

## بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۱</sup>

کلام در جواز تقلید از مجتهد متجزی بود.

نظریه **محقق خراسانی**، **محقق عراقی** و **محقق خوئی** قدس الله ارواحهم الزکیه را توضیح دادیم و نقد کردیم. قبل از اشاره به نظر مختار دو نظر دیگر را هم به صورت مختصر اشاره می‌کنیم و رد می‌شویم.

**نظریه اول: مرحوم تبریزی در دروس فی مسائل علم الاصول** ج ۵ ص ۱۴۲ بعد از اینکه فی الجملة جواز تقلید از

مجتهد متجزی را می‌پذیرند و سیره عقلاء را مطرح می‌کنند الا اینکه جواز تقلید را از متجزی را به دو قید مقید می‌کنند.

**قید اول:** به شرطی رجوع به مجتهد متجزی جایز است که مجتهد متجزی دیگری که مساوی با اوست مخالف با او نباشد، مخالفت هم چه مخالفت تفصیلی در خود این حکم یا مخالفت اجمالی مثلاً در مبنا بود، این مجتهد متجزی روایتی را که وثاقت راوی به نقل **ابن ابی عمیر** است نقل کرده است و فتوا داده است، متجزی دیگر مبنا را قبول ندارد خلاف او فتوا داده است. ولی اگر مجتهد متجزی دیگری باشد که اعلم از او باشد که به هیچ وجه تقلید از این مجتهد متجزی جایز نیست.

**قید دوم:** این است که می‌فرمایند در صورتی از مجتهد متجزی جواز تقلید هست که علم نداشته باشیم به مخالفت مجتهد مطلق با او، اگر علم داشتیم به مخالفت مجتهد مطلق با این متجزی، تقلید از متجزی جایز نیست.<sup>۲</sup>

عرض ما این است که هم در اصل مبنای ایشان که فی الجملة جواز تقلید از مجتهد متجزی است اشکال وارد است البته طبق مبنای خودشان و الا ما قبول داریم جواز تقلید از متجزی را و هم در این دو قیدی که ایشان مطرح می‌کنند اشکال وارد است.

اما اصل مبنای ایشان در جواز تقلید از مجتهد متجزی دلیلشان سیره عقلاء و سیره متشرعه ممضاه از طرف شارع است، و

امضای سیره عقلاء را با روایات خاص می‌دانند. سؤال ما از ایشان این است که روایات خاص مورد نظر شما یا مقبولة **عمر بن**

**حنظله** هست که موضوع در آن «**العارف بالاحکام**» است و این «**الاحکام**» جمع محلی به لام مفید عموم است و متجزی را شامل نمی‌شود چگونه شامل متجزی می‌دانید و می‌گویید این روایت امضای سیره عقلاست؟ یک سری روایات خاص را که

شما اشاره می‌کنید که ارجاع به افراد خاصی است قطعاً آن ارجاعات شامل متجزی نمی‌شود. مثلاً در این روایات ارجاع داده شده

است به **یونس بن عبدالرحمن**، **یونس** کسی است که در روایات داریم و در نقلها، علوم اهل بیت علیهم السلام به چهار نفر

ختم شده است یکی از آنها **یونس بن عبدالرحمن** است، **یونس** می‌گوید «صمت عشرين سنة و سألت عشرين سنة

**ثم أجبت.**»<sup>۳</sup>، ۲۰ سال فقط گوش کردم و هیچ حرف نزد، بعد هم ۲۰ سال سؤال کردم و بعد شروع کردم مسأله جواب دادن،

درست وضعیت امروز ماست که با دین مردم چگونه بازی می‌کنیم؟ (با یک صدای خوش که روضه می‌خواند در همه امور دین

دخالت می‌کند و گویا علامه دهر است و این مایه تأسف است برای روحانیت)، یکی ارجاع به **یونس بن عبدالرحمن** است

می‌شود بگوییم این ارجاع شامل مجتهد متجزی هم می‌شود؟ ارجاع به **محمد بن مسلم** است،

سؤال ما از **مرحوم تبریزی** این است که روایاتی را که امضای سیره عقلاء می‌دانید آیا به صورتی هست که تقلید مجتهد

متجزی را شامل شود یا نه؟

۱ - جلسه چهل و یکم - چهارشنبه - ۱۳۹۹/۱۲/۰۶

۲ - دروس فی مسائل علم الاصول جلد : ۶ صفحه : ۲۴۷: «...ثم إنه لا ينبغي التأمل في أن المتجزي مع اجتهاده الفعلي في بعض المسائل كالمجتهد المطلق يجوز له العمل باجتهاده، كما هو مقتضى اعتبار العلم والأمانة والاصول حيث إن المفروض أن المتجزي يعتمد في تلك المسائل على العلم والأمانة بعد الفحص اللازم فيها، و مع فقدها يعتمد على الأصل، كما لا يبعد أن يعتمد العامي و يرجع إليه فيها في تلك المسائل إذا لم يعلم مخالفة نظره لمجتهد آخر مساو له أو مجتهد مطلق - تفصيلاً أو إجمالاً - كما هو مقتضى أدلة جواز التعلم و الأخذ بمعالم الدين من العارف بها الثقة المأمون، و لا يبعد نفوذ قضائه أيضاً فيما حصله من أحكام الوقائع و كيفية الحكم المعتمد، حيث يعمله قوله (عليه السلام): يعلم شينا من قضايهم و يروى أحاديثهم و ينظر في حلالهم و حرامهم، إذا كان بمقدار معتد به، لا مثل استنباط مسائل قليلة معدودة كما لا يخفى».

۳ - رجال الكشي؛ ص: ۴۸۵: «۹۱۸ و قَالَ الْعُبَيْدِيُّ: سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ يَقُولُ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يُصَلِّي فِي الرُّوضَةِ بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمُنْبَرِ وَ لَمْ يُمْكِنِي أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ، قَالَ، وَ كَانَ لِيُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعُونَ أَخاً يَدُورُ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ مُسَلِّماً، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَيَأْكُلُ وَ يَتَهَيَّأُ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ يَجْلِسُ لِلتَّصْنِيفِ وَ تَأْلِيفِ الْكُتُبِ، وَ قَالَ يُونُسُ: صَمْتُ عَشْرِينَ سَنَةً وَ سَأَلْتُ عَشْرِينَ سَنَةً ثُمَّ أَجَبْتُ».

اما دو قیدی که ایشان ذکر کرده اند قید اول فرمودند در صورتی تقلید از مجتهد متجزی درست است که متجزی مساوی مخالف نباشد و الا تقلید از هیچ کدام جایز نیست. عرض ما این است که ایشان در ص ۱۸۸ یک بحثی را بیان می کنند اگر دو مجتهد مخالف باشند در فتوا، مثلاً دو مجتهد مطلق در فتوا مخالف باشند چه باید کرد؟ ایشان می فرمایند ادله لفظی حجیت قول فقیه که شامل دو فتوای متخالف نمی شود این تناقض لازم می آید مثل ادله حجیت خبر واحد که شامل دو خبر متعارض نمی شود، اینجا امر دائر است که آیا بر مقلد احتیاط و موافقت قطعی لازم باشد؟ ما می دانیم شارع این احتیاط را از مردم نخواست است عسر و حرج و مشکلات دیگری پیش می آید، یا موافقت احتمالی را خواسته است وقتی موافقت قطعی نشد موافقت احتمالی، موافقت احتمالی به تخییر بین این دو است، فتوای هر مجتهد را گرفتنی عمل کن، سؤال ما از ایشان این است که در مجتهد متجزی هم شما بگویید دو مجتهد متجزی مساوی با هم مخالفند موافقت قطعی مشکل است موافقت احتمالی هم به تخییر بین این دو است. چرا شما می گوئید اگر مجتهد متجزی، متجزی مخالف مساوی داشت دیگر از او تقلید نکنید. پس این قید اول شما قابل قبول نیست. اما قید دومی که بیان کردید تقلید از مجتهد متجزی وقتی صحیح است که مجتهد مطلق مخالف نباشد، ما محمل صحیحی برای این مطلب شما پیدا نکردیم، اگر کسی اینگونه فرض کند که مجتهد مطلق همیشه اعلم از متجزی است در بحث اعلمیت می رسیم یعنی چه؟ مثلاً کسانی که می گویند ملاک اعلمیت کثرت اطلاع بر مسائل فقهی مختلف و تطبیق بر اشباه و نظائر است، ممکن است آنها بگویند مجتهد مطلق اعلم از متجزی است. اما شما که مبنای شما در اعلمیت چنانچه مطرح خواهیم کرد در ص ۱۷۵ کتاب هم اشاره می کنید می گوئید اعلمیت یعنی قویتر بودن فرد در قواعد اصولی که فقیه در مقام استنباط به کار می برد، شما ملاک اعلمیت را این می دانید اگر ملاک این باشد ممکن است مجتهد متجزی باشد در همان باب خاص قواعد اصولی را بسیار بیشتر از مجتهد مطلق آموخته باشد و مهارتش بیشتر باشد، لذا طبق مبنای شما اعلم او باشد، اگر فرض چنین است شما چگونه می گوئید که با وجود مجتهد مطلق تقلید از مجتهد متجزی صحیح نیست؟

**نتیجه:** هر دو قیدی را که **مرحوم تبریزی** اشاره کردند به نظر ما قابل قبول نمی باشد.

جلسه بعد نظر **محقق حکیم**<sup>۴</sup> را مختصر اشاره کنیم و بعد نظر مختار را توضیح بدهیم و جمع بندی کنیم.

۴ - مستمسک العروة الوثقی؛ ج ۱، ص: ۴۳ به بعد: «و اما كونه مجتهداً مطلقاً: فاعتباره هو المعروف المدعى عليه الوفاق أو الإجماع فلا يصح تقلید المتجزي. لكنه غير ظاهر الدليل. لعموم بناء العقلاء له. وكذا مشهورة أبي خديجة عن الصادق (ع): «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور، و لكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا (قضائنا خ ل) فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه» «۱»». و سندها لا يخلو من اعتبار. و كونها في القضاء لا يمنع من الاستدلال بها في المقام، لأن منصب القضاء منصب للفتوى و لا عكس، فما دل على عدم اعتبار شيء في القاضى يدل على عدم اعتباره في المفتى.

و دعوى: أن ما يعلم من المعصوم ليس من الاجتهاد، و لم يكونوا يحتاجون في تلك الأزمنة إلى الاجتهاد. كما ترى! و لا سيما و ان ذلك يمنع من التمسك بالنصوص على نفوذ القضاء، لاشتراك الجميع في الاشكال المذكور. و مثله في الاشكال دعوى معارضتها بمقبولة عمر بن حنظلة: «سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث .. (إلى أن قال): قال (ع) ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكماً فإني قد جعلته عليكم حاكماً ..» لظهور قوله (ع): «حلالنا و حرامنا .. و أحكامنا» في العموم...